

روشن فکر عصاکش مردم علیل نیست

سارا شریعتی

اعتماد ملی، ۸/۲/۸۶



چکیده: وظیفه روشن فکر در این است که صدای متن جامعه در برابر قدرت، و در حقیقت منتقد سیاستمداران باشد. ایشان می‌گویند: روشن فکران کار ویژه اصلی خودشان را از دست داده‌اند. وی دو عامل اصلی را برای این مسئله بیان می‌کند:
۱. ارتقای کمیت روشن فکران؛ ۲. بی‌تفاوتی روشن فکران نسبت به تعهد اجتماعی.

روشن فکری بنا به تاریخچه، معطوف به نقد اجتماعی است و دست کم، الگوی روشن فکر فرانسوی، به عنوان جریانی مستقل از قدرت، به جای آن‌که نقش «مشاور پرنس» را ایفا کند، به قول بوردیو «وجدان آگاه» جامعه بود و یا به تعبیر ادوارد سعید، کارش نمایندگی کردن همه کسانی که نماینده‌ای ندارند، از نمایندگی محرومند یا توان بیان ندارند و با این تعریف، روشن فکر صدای شهروندان خاموش جامعه است و نه قدرت سیاسی و می‌بایست به رویکرد انتقادی خود وفادار باشد، حتی زمانی که با قدرت همسو است.

روشن فکران در نتیجه نسبت به واقعیت جامعه حساس و آگاه و در تغییر این واقعیت جهت بهبود آن مصمم هستند.

روشن فکر قرار نیست عصاکش مردمی علیل باشد. وظیفه روشن فکر در این است که صدای متن جامعه در برابر قدرت باشد و در این‌که چشم‌اندازها و معیارها را در اختیار مردم بگذارد. اما منطق سیاست بر این قرار نیست. سیاستمدار به کوتاه مدت، به قدرت، به تحول از

بالا می‌اندیشد و روشن فکر به کار درازمدت اجتماعی و تحول فرهنگی.

اشاره کردم به جمله شولم، «زمانی که میان درخت معرفت و درخت زندگی شکاف ایجاد شود، شر از آن میان سر خواهد زد.» ظاهراً این شکاف میان معرفت روشن فکری و زندگی مردم ما وجود دارد و تشدید شده است، این است که امروز آکتورهای دیگری در رابطه با جامعه موفق‌تر از روشن فکرانند. هنرمندان، فیلمسازها، کاریکاتوریست‌ها، پزشکان رسانه‌ای و... آنها که به جای حرف‌ها، آدم‌ها، تصاویر و زندگی را موضوع کارشان قرار داده‌اند، موفق‌تر عمل می‌کنند؛ چون با زندگی، رابطه نزدیک‌تری دارند. به عبارتی، در غیاب روشن فکر از متن جامعه، میان معرفت نظری و زندگی عملی، شکاف می‌افتد و «شر» همیشه از این شکاف است که سر می‌زند!

ما از ترس عوام‌گرایی، گاه دچار نوعی نسخه‌گرایی می‌شویم، هنوز از مرحله دموکراتیزاسیون عبور نکرده‌ایم، به «فاصله‌گذاری» و «تمایز» می‌اندیشیم. این برای رسالت روشن فکری خطاست. در فرانسه کتابی هست تحت عنوان دانشمند و مردم، (با وام‌گیری عنوان کتاب ویر: دانشمند و سیاستمدار). در این کتاب به ابهام روشن فکران در برابر مردم اشاره دارد. به نظر من تفاوتی که در این قیاس با جامعه ایران وجود دارد از این نظر است که فرانسه یک دوره دموکراتیزاسیون وسیع فرهنگی را طی کرده است، بحث امروز تمایز است که نخبگان اجتماعی می‌کوشند با طرح‌ریزی استراتژی‌های تمایزگذار، خود را از متن و از فرایند استاندارد دیزاسیون وسیع متمایز کنند. در ایران ما دوره دموکراتیزاسیون فرهنگی را طی نکرده‌ایم، در نتیجه از نظر من، تمایزگذاری در این شرایط به دور از مسؤولیت روشن فکری است.

روشن فکران را با تحصیل‌کردگان نیز نباید یکی دانست. بسیاری از تحصیل‌کردگان، اساساً نقش روشن فکری برای خود قائل نیستند و کار فکری خود را صرفاً در آکادمی دنبال می‌کنند و همچنین بسیاری از روشن فکران هستند که الزاماً تحصیل کرده نیستند، از طرفی، چرا حلقه‌های واسطه؟ چرا به نسبتی بی‌واسطه با مردم نیندیشیم؟ مگر روشن فکر، عضوی از اعضای جامعه نیست؟ و به این عنوان، به عنوان فرد آگاه جامعه می‌تواند، در هر موقعیتی که داراست و با هر امکان و مخاطبی، حضور اجتماعی داشته باشد.

عوامل بسیاری چهره روشن فکر دیروز را با امروز متفاوت می‌کنند. نخست از نظر کمی: در آن زمان روشن فکران از نظر کمی محدود بودند و ناگزیر از این‌که مخاطبان خود را در متن

بازتاب اندیشه ۸۶

۲۲

روشن فکر
عصاکش
مردم علی
نیست

مردم جست‌وجو کنند. در نتیجه به‌رغم این‌که از اندیشه‌های جهانی تغذیه می‌کردند، حساسیت‌هایشان را از حیات اجتماعی مردم می‌گرفتند و بازتاب می‌دادند. اما امروز، نخبگان فکری به یمن ارتباطات، روزنامه‌ها، انتشارات، تکنولوژی‌های نوین، تعداد دانشگاه‌ها و مراکز علمی... بسیارند. با هم گفت‌وگو می‌کنند، جدل می‌کنند، یکدیگر را دعوت می‌کنند و مباحث بی‌شمار خود را در روزنامه‌ها و مجلات علمی منتشر می‌کنند و به بازار کتاب می‌فرستند. در نتیجه یک «جامعه نخبگان» به وجود آمده است که بی‌نیاز از متن جامعه است و گفت‌وگوهای نظری درونی‌اش، چنان بالا گرفته است که کم‌کم از متن جدا شده و درگیر مباحثه با خود است و در این هیاهوی فکری، نقل بحث، که مسائل جامعه است، گاه فراموش می‌شود.

عامل دیگری که چهره روشن‌فکر امروزی را به نسبت دیروز، متفاوت می‌کند، نسبتش با تعهد اجتماعی است. ژاک ایون فرانسوی، کتابی دارد به نام پایان میلیتان که به کاهش چشمگیر تعداد مبارزان، اگر نگوئیم زوال چهره مبارز (و نه الزاماً مبارز سیاسی بلکه خصوصاً کسانی که درگیر فعالیت‌های اجتماعی‌اند) به نسبت دهه‌های گذشته، اشاره دارد و نتیجه می‌گیرد که ما از تعهد اجتماعی به مسؤولیت‌پذیری در عین حفظ فاصله، گذر کرده‌ایم. ظاهراً این مشاهده در جامعه ما هم به نوعی صدق می‌کند. امروز، در قیاس با گذشته، در میان روشن‌فکران مستقل، اندیشه و تعهد اجتماعی، جای خود را به مباحث نظری صرف داده است.

تاریخ، آینه‌ای است که در آن همه چیز می‌توان دید، هم پیروزی مبارزات و هم شکست آنها را، هم اوج و هم حضیض مبارزان را. به تاریخ ارجاع ندهید. من هم می‌توانم به نوبه خود، در تاریخ شواهد بسیاری برای اثبات مدعایم بیابم و اما درباره فرهنگ، هیچ چیز مبهم‌تر از مفهوم فرهنگ در علوم انسانی نیست. این جمله ادگار مورن است و به یادش افتادم؛ چون ظاهراً در سؤال شما همین ابهام مستتر است. به بیان ساده‌تر، حرف شما این است: بیایم کار فرهنگی بکنیم، چون کار سیاسی خطر دارد! و تجربه نشان داده است که کار فرهنگی به تعبیری، هم بهداشتی‌تر است و هم کم‌هزینه‌تر! شاید همان‌طور که اشاره کردید، بسیاری در عمل به این نتیجه می‌رسند که باید به تحولات فرهنگی دل بست و بازخم همین خاطرات است که در «آخر کار»، از «هزینه» و «بهداشت» صحبت می‌کنند و به سوی کار بی‌ضرر و خطری تحت عنوان کار فرهنگی می‌روند. اما، اطمینان داشته باشید، که این فرهنگ ناتوانی،

این فرهنگ بهداشتی و کم هزینه، محصولی نخواهد داشت و در این شرایط، جامعه‌ای که دیگر خسته‌تر از آن است که به دنبال آرمان‌هایش برود، مجروح‌تر از آن است که در پی تحقق اتوپیاهاش باشد، واقع‌گراتر از آن است که ریسک کند، آرمان‌هایش را رها می‌کند و به تعبیر دورکیم دچار نوعی سردی و میانمایگی اخلاقی می‌شود. در حالی که باز هم به نقل از دورکیم، شرط جامعه شدن، برای هر جماعتی، آفرینش‌گری و آرمان‌سازی است. اما نه! من چنین درکی از فرهنگ و کار فرهنگی ندارم.

● اشاره

نجف‌علی غلامی

خانم شریعتی در این گفتار درصدد آسیب‌شناسی جریان روشن‌فکری در ایران می‌باشد و با روش تطبیقی و مقایسه‌ای بین روشن‌فکران قبل از انقلاب و بعد از انقلاب بحث را پی‌گیری کرده است. از این جهت بحث ایشان از اهمیت خاصی برخوردار است. اصولاً در مباحث اجتماعی شناخت آسیب‌ها و آفات هر جریان اجتماعی از اولویت‌های مباحث نظری است، اما در گفتار ایشان ملاحظات و وجود دارد که ذیلاً اشاره‌ای می‌نمایم:

۱. وی در تعریف «روشن‌فکر» با تأکید فراوان بر وجود روحیه نقادانه و انتقاد در روشن‌فکر متأسفانه از مؤلفه‌ها و کار ویژه‌های دیگر این جریان با اشاره بسیار مختصری گذر کرده است. از لحاظ تاریخی باید گفت که روشن‌فکران محصول پیدایش فلسفه‌های مبتنی بر شک و تردید نسبت به عقاید سنتی بوده‌اند و از نظر خاستگاه تاریخی محصول روند سکولاریسم، اومانیسم و لیبرالیسم هستند.^۱ آنان در این دوره‌ها هم نقش روشن‌فکر، به عنوان کسی که در جهت انتشار عقلانی معرفت تلاش می‌کند و هم نقش ایدئولوگ، به عنوان کسی که فرایند عقلانی‌سازی را برای هدفی سیاسی به کار می‌گیرد، را ایفا می‌کردند. با توجه به این بحث نمی‌توان یک عنصر را در تعریف روشن‌فکری لحاظ کرد و فقط او را متولی نقد در جامعه قرار داد.

۲. در یک دیدگاه کلی تعریف‌های روشن‌فکری به چهار دسته اصلی تقسیم می‌شود:

الف) تعاریف هنجاری و اخلاقی: در این دسته به طور کلی روشن‌فکران گروه‌هایی هستند که به دنبال تقریر حقیقت و حفظ ارزش‌های تغییرناپذیرند.

ب) تعاریف ایدئولوژیک و جهان‌شمول: در دسته دوم روشن‌فکران گروه‌هایی هستند که بنیان‌گذار ایدئولوژی‌ها و نقادان وضع موجود به شمار می‌آیند.

ج) تعاریف اندیشه‌ای و فرهنگی: در این دسته، روشن‌فکران به عنوان یک قشر اجتماعی در توسعه و پیشبرد فرهنگ مؤثرند.

بازتاب اندیشه ۸۶

۲۶

روشن‌فکر
عصاکش
مردم علی
نیست

۱. بشریه، حسین، جامعه‌شناسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۰

د) تعاریف بومی و عامیانه: روشن‌فکران طبق این برداشت گروهی‌اند که در کنار توده‌ها قرار گرفته‌اند که در واقع به معنای زوال مفهوم روشن‌فکری عام است و این مفهوم به شکل بومی و محلی در آمده است. بنابراین روشن‌فکری صرفاً این نیست که روشن‌فکر، همیشه از منتقدان خط مشی حکومت باشد.

۲. خانم شریعتی با تفکیک بین روشن‌فکری دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و بعد از انقلاب در تلاشی سعی نموده که جریان روشن‌فکری در قبل از انقلاب را فعال و پویا و بعد از انقلاب را منزوی، خمود و متفعل جلوه دهد.

در تجزیه و تحلیل این بحث باید گفت که اتفاقاً انقلاب اسلامی بر جریان روشن‌فکری تأثیر مثبت نهاد و یک جریان روشن‌فکری اصیل و مبتنی بر آموزه‌ها و ارزش‌ها و هنجارهای دینی ارائه نمود. انقلاب روشن‌فکری در ایران را صد سال پس از تولدش بومی کرد، یعنی نویسندگان، شاعران، سینماگران، نمایندگان نویسندگان و نقاشانی پدید آمدند که همچون یک ایرانی مسلمان فکر می‌کردند و حرف می‌زدند.

۴. اشکال دیگر صاحب این گفتار و متفکرانی که در این نظام معنایی سیر می‌کنند این است که عنوان «روشن‌فکری» را به نفع عده‌ای خاص مصادره می‌کنند و عموماً متفکران دینی و ارزش را در قالب جریان روشن‌فکری تلقی نمی‌کنند.

